

نوشت که راه آهن در ممالک عثمانی به توسط آلمان و عثمانی ساخته می شود و به بغداد می رسد و میل ما این است که آن راه آهن به تهران امتداد یابد زیرا یکی از فواید آن راه آهن برای ایرانیهای شیعی مذهب این است که کار زیارت عتبات عالیات را خیلی سهل و آسان می کند و (ایرانیان شیعی) به مراد و آرزوی بزرگ خود فایض می شوند. نویسنده فرانک و پرسیان به نقل از لرد کروزون و سیاحتنامه او افزوده بود که فاصله تهران و بغداد پانصد میل است و بلاد معتبری چون همدان و کرمانشاه در بین راه دیده می شوند. سم اکنون مالالتجاره زیاد از این راه داخل ایران می شود و از آن خارج می شود و فرنگیهای تهران که می خواهند مال و متاعی به این پایتخت آرند و کراهت دارند که آن را از کوه و کتل های خطرناک راه بوشهر و شیراز عبور دهند، راه بغداد را اختیار می کنند. این راه، تجارت معتبری در پیش دارد، گرچه، به واسطه پستی و نشیب جلگه عراق عرب نسبت به دشت ایران، کار ساختن این راه خالی از اشکال و کم خرج نیست.

فرانک و پرسیان یادآوری می کرد که از بغداد به خانیقین بیش از صد و پنجاه کیلومتر نیست و هیچ اشکال ندارد اما بخش مشکل در خاک ایران است که پنج قسمت را شامل می شود:

- از تهران به قم ۱۲۰ کیلومتر
- از قم به سلطان آباد ۱۲۴ کیلومتر
- از سلطان آباد به بروجرد ۷۳ کیلومتر
- از بروجرد به کرمانشاه ۲۴۳ کیلومتر
- از کرمانشاه به خانیقین ۱۰۰ کیلومتر

اکثر زوآر ایران از این راه به کربلا و نجف می روند و عده زائرین ایرانی از طبقات پست و بلند هر سال تقریباً سیصد هزار نفر است، زیارت کربلا مثل مکه معظمه نیست، یعنی در سال موقع معینی ندارد بلکه تعیین دفعات نمی توان کرد و ممکن است در یکسال بیش از یک مرتبه بروند. علاوه بر این بسیاری از شیعیان وقت مردن وصیت می کنند نعش آنها را به کربلا حمل کنند و آنجا به خاک سپارند. بنابر این سالی شش هزار نعش به آن شهر حمل می شود و قاطر آن نعشها را از امکنه مختلفه به کربلا می رساند. مدتی طولانی در راه [بوده و این] و مورث بعضی زحمتهاست. ناهمواری این راه فقط در دو قسمت آخر است که کوهستانی است. معذک عبور از این دو قسمت نیز چندان مشکل نیست و کالسکه مکرر از آن عبور کرده. یکی از مهندسین فرانسه گوید شعبه ای از این راه می توان جدا کرد و آن شعبه بندر معتبر ایران واقع در کنار خلیج فارس را که محمره باشد به پایتخت وصل می کند و تقسیمات آن شعبه راه از این قرار است: از بروجرد به خرم آباد چهل و نه کیلومتر

و کوهستان است، لکن بدون اشکال زیاد. از خرم آباد به دزفول صد و چهل کیلومتر و مثل قسمت سابق است و چون از کوهستان عبور کنند چمنهای قشنگ پرحاصل و دهات و نهرهای زیاد هست و در وصول به دزفول از پل عظیمی که یادگار ساسانیان است عبور می‌کند. سکنه دزفول بیست و پنج هزار نفر است و لطافت پشم آن معروف و زراعت گندم آن خیلی معتبر و از دزفول به شوشتر پنجاه کیلومتر راه است و اراضی [آن] حاصلخیزترین نقاط دنیا و غیر از پلی که بر روی رود کارون لازم است، اشکال دیگر در پیش نیست.

از شوشتر به اهواز هشتاد و پنج کیلومتر مسافت دارد و نفت در این محل بسیار است. اهواز در زمان ساسانیان به واسطه سدی که اسباب حاصلخیزی تمام جلگه تا دریا بود خیلی اهمیت داشت و حالا خرابه آن سد طوری است که جلو نهر را گرفته و مانع کشتیرانی شده. از اهواز به مجمره زمین هموار و راه آهن خیلی کم خرج است. شک نیست که وصل شدن پایتخت ایران و سایر ایالات این مملکت به دجله به واسطه راهی سهل‌العبور مثل راه آهن یا اقل راه شوسه منفعت کلی دارد اما شعبه راه محمره مسئله دیگر است. البته اگر شهری به امتیازات و مزایای محمره در فرنگ وجود داشت خیلی پیش از این برای پذیرفتن سفاین بزرگ حاضر می‌شد و دارای جمیع لوازم این کار بود. اما حالا محمره را به حالت بندر تجارتی درآوردن مبلغی کار دارد. باید عجالتاً به بغداد قانع شد و دانست که از تمام راه آهنها که اکنون برای آسیای غربی مطرح گفتگو است ظاهراً راه بغداد زودتر صورت بگیرد و برای ایران فواید زیاد داشته باشد و اقل آن فواید تسهیل یکی از امور مذهبی یعنی کار زیارت عتبات عالیات است.»

دولت عثمانی اجرای یک پروژه راه آهن سرتاسری را از سکوترا به سوی اماسیه، سیواس، دیار بکر، و طلس، وان، و موصل تعقیب می‌کرد و قرار بود شاخه‌ای از این راه آهن از دیار بکر به سوی مدیترانه امتداد یابد. سرانجام در سال ۱۹۰۳، امتیاز ادامه دادن خط آهن از استانبول به بغداد به بانک استقراضی آلمان داده شد.

در طرح راه آهن سراسری برلین - بغداد، اتصال خلیج فارس به وسیله راه آهن به شهر قونیه واقع در منتهی‌الیه راه آهن ترکیه عثمانی پیش‌بینی شده بود. قسمتی از این راه یعنی فاصله بین شهر قونیه و شهر ارقلی (Eregli) در سال ۱۹۰۴ احداث شد.

کارشناسان آلمانی از بدو فعالیت در زمینه راه آهن، امکان اتصال راه آهن بغداد به کویت را نیز در نظر داشتند و از این رو در سال ۱۹۰۰ یک هیأت آلمانی برای معاینه و بازرسی مقدماتی امکانات اجرای چنین پروژه‌ای عازم کویت شد. آنان به شیخ مبارک، امیر کویت، وعده دادند که اگر اجازه دهد انتهای این خط در قلمرو فرمانروایی او قرار گیرد ثروت بی‌پایانی نصیبش خواهد شد. اما آلمانیها غافل بودند که انگلیسیها در سال ۱۸۹۹ شیخ کویت را به امضای عهدنامه‌ای وادار کرده بودند که بدون اجازه آنان حق

ندارد بخشی از خاک سرزمین خود را به کشور ثالثی اجاره دهد یا بفروشد. همین که انگلیسیها از ماقع آگاهی یافتند یک فروند ناوشکن خود را در ساحل کویت متمرکز کردند و ترکان عثمانی را از هرگونه اقدام علیه کویت بازداشتند. آلمانیها، پس از نومید شدن از موافقت امیر کویت، چاره دیگری اندیشیدند و تصمیم گرفتند انتهای راه آهن را در خلیج کوچک خور عبدالله، که به طرف شمال تا بیست میلی بصره امتداد دارد، قرار دهند.

سربازان ترکیه عثمانی، برای حمایت از عملیات راه آهن، در جزیره بوبیان مستقر شدند و قرار شد راه آهن تا بصره ادامه یابد.

بصره، به عنوان آخرین ایستگاه خط آهن برلین - استانبول - بغداد، قادر بود در عین حال سربندر مناسبی برای کشتیهای بخاری آلمان که دور جهان می گشتند به شمار آید.

آلمانیها به تاسیس پایگاههای دریایی برای ناوگان بازرگانی خود در کرانه های خلیج فارس توجه مخصوصی نشان می دادند و احتمال در اختیار گرفتن بندر خاصی را در خلیج برای ورود و خروج کشتیهای خود از نظر دور نمی داشتند. نفوذ فزاینده دیپلوماسی و نظامیگری آلمان در باب عالی، استخدام افسران عالیرتبه ارتش امپراتوری مانند ژنرالها: فون درگولتز، لیمان فون ساندرس و کلنل فون کرسنشتاین در ارتش ترک، ورود سفاین زیر بیرق آلمان را به فائو و بصره تسهیل می کرد اما دولت آلمان به کرانه های شمالی خلیج فارس چشم دوخته بود. کرانه هایی که می توانست مبدأ صدور کالاهای آلمانی به افغانستان و آسیای مرکزی و احتمالاً هند باشد.

در سال ۱۸۹۴ لئوکاپریوفون گراف از کار برکنار شد و پرنس فردریک بولو Bulow وزیر خارجه سابق آلمان در دوران بیسمارک به مقام صدارت عظمی رسید.

پرنس بولو نظرات قیصر را در مورد هرچه بیشتر نزدیک شدن به شرق موبه موبه مرحله اجرا درآورد. در دوران صدارت عظمای او آلمان موفق شد امتیاز کشیدن سیم تلگراف زیر دریایی بین بندر رومانیایی کونستانزا Constance در ساحل دریای سیاه و اسلامبول و همچنین امتیاز احداث یک بندر در ناحیه حیدر پاشا را بدست آورد.

گذشته از آن خطوط کشتیرانی آلمان اجازه یافتند کشتی های خود را به بنادر عثمانی در ساحل دریای مدیترانه و از آنجا به خلیج فارس اعزام دارند. کارخانجات اسلحه سازی آلمان عهده دار ساختن کشتی های جنگی و اسلحه و مهمات برای ارتش عثمانی شدند.

بانک آلمانی در فلسطین موسوم به بانک آلمان و فلسطین افتتاح شد و شعب آن

در شهرهای بیروت و دمشق و غزه و حیفا و یافا و قدس و نابلس و طرابلس شام دایر گردید.

آنچه که ترکها بدان نیاز داشتند میلیتاریسم [نظامیگری] به شیوه اروپایی، مدرنیزاسیون صنعتی، دریافت ماشینهای جدید، کشیدن راه آهن برای بسط نفوذ ترکیه در مستملکات پهناور آسیایی خود: شام، عربستان، فلسطین و بین النهرین بود که آلمان به سهولت و با شرایط مناسب در اختیار آن کشور می گذارد اینک لوتسکی می نویسد آلمانیها می خواستند عثمانی را به مستعمره آلمان تبدیل کنند، چنین نظریه ای بیگمان نادرست است. آلمانیها به هیچوجه قادر نبودند از نظر نظامی ترکیه را اشغال کنند و وضعیتی را که مثلاً در توگویا کامرون در آفریقا داشتند یا جاهای دیگر، در آنجا تجدید نمایند. اما ترکیه از نظر تولید مواد خام مورد نیاز صنایع آلمان مانند غله، پنبه و بازارهای مصرف می توانست احتیاجات آلمان را برطرف کند. آلمانیها به ترکیه به خاطر قرارداداشتن در ناحیه استراتژیک مهمی در خاور نزدیک، از یکسو هندوستان و از سوی دیگر دریای سیاه و قفقاز اهمیت می دادند اما هدف تصرف استانبول را نداشتند - برخلاف روسیه که تصرف استانبول از آرزوهایش بود و انگلیسیها که ترکیه عثمانی را مرد محض اروپا می خواندند و با این تمایل روسیه مخالفتی نداشتند.

بدینگونه آلمانیها روزبه روز در ترکیه قدرتمندتر و صاحب نفوذ بیشتری شدند. عده بیشماری از کارشناسان نظامی و غیرنظامی آلمان وارد خدمت دولت عثمانی شدند و موسسات جدید اقتصادی و اداری و نظامی و آموزشی در آن کشور تأسیس کردند.^{۲۳}

صادرات آلمان به عثمانی ظرف پنج ساله ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۳ از ۱۱/۷۰۰/۰۰۰ مارک به ۴۰/۹۰۰/۰۰۰ مارک در سال رسید. صادرات عثمانی به آلمان در همان مدت از ۲/۳۰۰/۰۰۰ مارک به ۱۶/۵۰۰/۰۰۰ مارک در سال رسید و در پایان قرن از رقم ۲۸/۹۰۰/۰۰۰ مارک گذشت.^{۲۴} حضور نظامیان پروسی در استانبول و کارشناسان آلمانی در سازمانها و ادارات عثمانی بر ظاهر و خلق و خوی نظامیان و کارمندان ترک اثر گذارد. روحیه انضباط و عرور ملی در آنان تقویت شد. بسیاری از پاشایان و نظامیان ترک مانند ویلهلم لباس می پوشیدند و همانند او سبیل نوک برگشته می گذاردند. طرز فکر و روحیه پروسی بر ذهنیات نظامیان عثمانی مستولی شد. دیگر انگلیسیها و فرانسویها را نمی پسندیدند، از روسها تنفر داشتند و مایل بودند همچون آلمانیها زندگی کنند

ترکیه و مستملکات آن می توانست در آینده به صورت یک واحد اقتصادی مستقل به شمار آید که در کنار امکانات پهناور آلمان، اتریش، بلغارستان که از سواحل

دریای شمال در مغرب اروپا تا سواحل دریای سیاه در بالکان و تا خلیج فارس در آسیای نزدیک غربی امتداد داشت، و در صورت بروز جنگ قادر به تأمین کلیه حوائج آلمان و دول متحد آن باشد.

خاور نزدیک از طریق خشکی به اروپا راه داشت. آلمانی‌ها که فاقد نیروی دریایی جنگی و بازرگانی معظم نظیر بریتانیا بودند، پیوسته در دلهره محاصره دریایی بوسیله ناوهای جنگی انگلیس در یک جنگ احتمالی آینده بسر می‌بردند. بازارهای تجاری و مواد خام اولیه امپراتوری عثمانی می‌توانست دلهره آلمانی‌ها را در این زمینه تا حدود زیادی برطرف سازد.

مؤسسات تجاری - صنعتی آلمان در طی دهه آخر قرن نوزدهم و چهارده سال اول قرن بیستم در سرتاسر امپراتوری عثمانی گسترده شدند. تشکیل انجمن‌ها و جمعیت‌ها و مدارس شرقی در آلمان مناسبات فرهنگی آلمانی‌ها و ترک‌ها و عرب‌ها را توسعه داد و تأسیس موسسه شرق نزدیک در لایپزیک گام بلندی در این راستا بود. به هنگام آغاز جنگ جهانی اول صدها تن از اتباع عثمانی هندوستان، افغانستان، ایران و دیگر کشورهای خاورمیانه در برلین زندگی می‌کردند و همانها در زمره نخستین فرستادگان آلمان به شرق برای عملیات براندازی علیه روسها و انگلیسیها بودند.



«در این بین ملیجک را از اندرون بیرون آوردند، شاه نان و پنیر به دست



امپراتور ویلهلم اول قیصر آلمان

فصل ششم

مناسبات ایران و آلمان در قرن بیستم، سفر مظفرالدین شاه به

آلمان - مدرسه آلمانی - شعبه رایسبانک در تهران

مظفرالدین شاه قاجار که در اوایل سال ۱۲۷۵ / ۱۸۹۶ میلادی جانشین پدر خود شد، از نظر سیاست خارجی و نظریه علاقه‌مند به واردکردن قدرت ثالث در صحنه سیاست ایران، تالی پدر خود بود و هنوز دو سال از سلطنت او نگذشته بود که در ماه رجب سال ۱۳۱۶ هـ.ق (نوامبر و دسامبر ۱۸۹۸ میلادی) یک هیأت بلندپایه از درباریان خود را به برلین فرستاد تا با اولیای امور دولت آلمان، درباره توسعه روابط طرفین مذاکره کنند.

در دربار مظفرالدین شاه، پسران علیقلی خان مخبرالدوله که خود او بزودی بر اثر بیماری و کهنولت درگذشت، یعنی مرتضی قلیخان صنایع‌الدوله و مهدیقلی خان مخبرالسلطنه در زمره دولتمردان و مشاوران شاه بودند و صنایع‌الدوله که مقام وزارت خزانه را داشت. صنایع‌الدوله یک وطنخواه تجددگرای آلمانوفیل بود و برای تعدیل فشار روس و انگلیس از یکسو و آغاز اصلاحاتی که مردم مدت‌ها انتظار آنرا داشتند جلب توجه آلمان به ایران را ضروری می‌شمرد.

بدیهی است اعزام هیأت درباری ایران به برلین نیاز به مقدمه‌چینی و مذاکرات قبلی داشت که در طول ماه‌های پیش از آن انجام شده بود.

احتمال قوی می‌رود موضوع وام ۲۵ میلیون‌مارکی از آلمان در رأس موضوعاتی بود که هیأت قصد داشت با قیصر آلمان در میان بگذارد. اعضای این هیأت عبارت بودند از شاهزاده ملک‌منصور میرزا شعاع‌السلطنه که عنوان شده بود برای معالجه به آلمان می‌رود، میرزا عبدالرحیم قائم مقام تبریزی وزیر وظایف و اوقاف، میرزا خلیل خان ثقفی اعلم‌الدوله طبیب مخصوص مظفرالدین شاه، علی‌اکبرخان مزین‌الدوله نقاشباشی و رئیس مدرسه صنایع مستظرفه ایران و حمیدخان حمیدالسلطان. این هیأت وظیفه داشت با آلمانی‌ها به مذاکره پردازد و قول اعطای کمک‌های اقتصادی و صنعتی به ایران را از قیصر و صدراعظم و وزرای آلمان دریافت دارد.

وزیر مختار ایران در برلین میرزا رضاخان مؤیدالسلطنه گرانمایه بود که



پرنس بیسمارک صدراعظم معروف آلمان

احتشام السلطنه در خاطرات خود شرح مبسوطی درباره او آورده است. در مورد این سفارت یک روایت و یک گزارش رسمی وجود دارد که از نظر محتوا متناقض یکدیگرند: و ما هر دو را در اینجا می آوریم:

مأمورین نامبرده، قبلاً چند روزی در این پایتخت اتریش - هنگری بسر بردند و دربار فرانسوا ژوزف امپراتور آن کشور را که با عظمت ترین و مجلل ترین دربارهای آن زمان بود، تماشا کردند و دولت اتریش نیز در طول مدت اقامت شاهزاده شعاع السلطنه و همراهان، پذیرایی باشکوهی از آنان به عمل آورد.

در موقع ورود به برلین، چون قیصر ویلهلم دوم قصد عزیمت به کشورهای شرقی و استانبول و بیت المقدس را داشت، دید و بازدیدهای درباری را به بعد موکول کرد. بدین ملاحظه تا هنگام بازگشت امپراتور، شاهزاده و همراهان در سفارت ایران اقامت کردند و از سوی میرزا رضاخان مؤید السلطنه گرانمایه وزیر مختار و اسماعیل خان فرزانه (عضو سفارتخانه) از آنان پذیرایی به عمل می آمد.

پس از مراجعت قیصر به آلمان، در برلین، دوبار به افتخار شاهزاده و همراهان او ضیافت داده شد. مرتبه اول حضور در سرشام خصوصی و بار دوم حضور در مجلس بال رسمی در حضور شاهزاده خانمها و شاهزادگان و نمایندگان سیاسی و نمایندگان مجلس و وزیران و اعیان و اشراف و صاحب منصبان عالی مقام و غیره.

ضیافت در قصر شخصی و در تالار بزرگی داده شد که در اطراف آن اتاقهای متعدد دیگری بود. در بحبوحه تماشا و پذیرایی که به افتخار میهمانان ایرانی داده می شد، ویلهلم از دور احساس نمود که قائم مقام و اعلم الدوله مایل به ابراز مطلبی بوده و گاهی زیر لب با خود صحبت نموده و زیر چشم امپراتور را نشان می دهند. فوراً قصد آنان را درک کرد. بوسیله آجودان مخصوص آن دو نفر را در اتاق کوچک مجاور طلبیده و به زبان فرانسه سؤال نمود چه مطلبی است که شما و وزیر کهن سال شما در این موقع میل به ابراز آن دارید؟ چون قائم مقام به زبان فرانسه کاملاً آشنایی نداشت، اعلم الدوله در پاسخ اظهار داشت که قصد عمده شرفیابی برای تقدیم پیامی است که اعلیحضرت مظفرالدین شاه برای آن اعلیحضرت امپراتوری به منظور ایجاد یک اتحادیه قوی و انعقاد یک پیمان سیاسی فرستاده اند.

قیصر پرسید چه چیز ایجاب کرد که درخواست چنین اتحادی را نموده اند؟ جواب داده شد که شب و روز فکر شاه ناراحت است، منتها آرزو و آمال او رهایی از چنگ همسایگان و بیگانگان است «در نظرش گویی دو سنگ آسیاب متصل به حرکت درآمده، مردم ملک ضعیف او را خورد و نیست و نابود می کنند.»

امپراتور از شنیدن این کلام لحظه‌ای مکث نموده بی‌درنگ لحن سخن را تغییر داد و اظهار داشت «از قول من به اعلیحضرت بگوئید خیلی متأسفم زیرا فعلاً هیچ‌گونه علاقه و توجهی به مملکت شما ندارم» و فوراً راه خود را گرفته به تالار بازگشت. ساعتی بعد پذیرایی به پایان رسید. بدیهی است شاهزاده و همراهان در آن موقع خداحافظی نمودند و به اقامتگاه خود بازگشتند و در قلیل مدت وسایل حرکت خویشان را به سوی پاریس فراهم ساخته رهسپار فرانسه شدند.

روایت دیگری این ماجرا را چنین بیان می‌دارد.

هیات ایرانی، از سوی مظفرالدین شاه پادشاه و امین‌الدوله صدراعظم، مراتب علاقه‌مندی خود را به استخدام معلمین آلمانی جهت نظام، استخدام مهندسین ورزیده برای ساختن راه و کارخانه و نیز جلب سرمایه‌های آلمان برای فعالیت در تأسیسات صنعتی ایران ابراز داشت. در ابتدا رئیس هیأت، قائم‌مقام تبریزی، چنین عنوان مطلب کرد:

«ایران مایل است از علوم و صنایع و ترقیات و کارخانجات آلمان برخوردار شود. درحالی که دولت آلمان در دورترین بنادر چین به بازاریابی و تجارت می‌پردازد و میلیونها مارک در میان ممالک عقب‌مانده آفریقا صرف می‌کند و جانهای جوانان آلمانی را قربانی می‌کند که در دورترین نقاط جهان بازار فروش امتعه کارخانه‌های آلمانی را فراهم کند و در عوض مواد اولیه برای صنایع خود فراهم آورد؛ جای تأسف است که از ایران، دروازه مقدم آسیا و خلیج فارس، این برخوردارگاه راههای اروپا و مشرق و آفریقا یاد نمی‌کند.»

«در حالی که کمپانیها و تجارتخانه‌های معظم آلمان در کشور عثمانی مشغول فعالیت هستند و مستشاران و کارشناسان آلمانی در ادارات کشوری و لشکری آن مملکت به خدمت مشغولند و یکصد فرسنگ راه آهن در آن کشور با سرمایه و تخصص آلمانیها احداث شده است، اگر این توجه و صرف ثروت و عقل در ایران می‌شد، آنگاه آشکار می‌شد ایران چه مزایایی نسبت به کشورهای دیگر دارد.»

ایران به آلمان به عنوان دوست اسلام اعتماد دارد.

ایران خواهان ایجاد رقابت از سوی آلمان با روس و انگلیس نیست، بلکه مایل است سرمایه و علم و ثروت آلمان با منابع حاصلخیز و نیروی کار ایرانیان توأم شود و کارخانه‌های آلمانی در ایران احداث گردد و مانند عثمانی، ایران این کشور باستانی نیز به راه پیشرفت افتد.»

وزارت امور خارجه گزارش مذاکرات را به آگاهی قیصر رسانید. قیصر در این مورد دستورات خاصی داد. نخستین نشانه تغییر سیاست آلمان انتصاب سیاستمدار جدیدی برای سفارت تهران بود. آرتورگراف فون رکس، از شخصیت‌های معتبر وزارت خارجه آلمان بود که انتصاب او به سمت وزیر مختاری آلمان در ایران نشانه پایان سیاست عصر بیسمارک به شمار می‌رفت.

ویلهم دوم که نگاه ژرف‌نگری داشت احساس می‌کرد فشردن حلقوم امپراتوری بریتانیا در مستعمره زرخیز و بی‌نظیر آن هندوستان و تشدید این فشار از طریق ترکیه، ایران، و افغانستان، ضربه‌ای حساس‌تر و کشنده‌تر از هر ضربه‌ای است که در اروپا به امپراتوری انگلستان وارد آید.

ویلهم، همانند تزار روس که بذل هرگونه وجوه از خزانه دولت در پوشش بانک استقراضی، تأسیس مدرسه قزاقی و تربیت نظامیان وفادار به سنن و شعائر و آداب روسی، احداث راه برای تسهیل حرکت کاروانهای حامل کالاهای روس را در ایران واجب و غیرقابل اجتناب می‌شمرد، تصمیم گرفت از همان راه وارد شود. بدون اینکه ایرانیها را بیش از حد مورد نیاز مورد حمایت قرار دهد و توقعات زیاد اقتصادی و سیاسی در ایشان بوجود آورد.

تأسیس رایشبانک، تأسیس یک مدرسه آلمانی، کمک به ارتش ایران برای نوسازی قورخانه و مهم‌تر از همه علاقه‌مند کردن ایرانیان به همکاری در راه آهن برلن - بغداد و احیاناً کشیدن خط آهن فرعی از خانیقین به ایران... قیصر همه این طرحهای بلند پروازانه را مورد تصویب قرار داد.

در چهارم ژوئن سال ۱۹۰۱ / محرم ۱۳۱۹ هـ ق / خرداد ۱۲۸۰ هـ ش / میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه امیر تومان، پسر علاءالدوله امیر نظام قاجار، به عنوان وزیر مختار ایران وارد برلین شد و نخستین مأموریتی که از سوی تهران به وی محول گردید راضی ساختن دولت آلمان به دعوت از مظفرالدین شاه وعده قابل توجهی از همراهان سفر فرنگ او برای مسافرت به آن کشور بود.

احتشام‌السلطنه دولتمرد مصلح و منورالفکر که با خیل رجال درباری از جهات مختلف فکری و اجتماعی و برداشتها و بینشهای زندگی متفاوت بود. آنچنان که خود در یادداشت‌هایش اعتراف می‌کند نظر به اینکه تازه وارد برلین شده و هنوز طرز زندگی و اداره آلمان را نمی‌دانست در محظور بزرگی گرفتار شده بود. او طی نخستین برخوردها با مقامات سیاسی و دولتی آلمان احساس کرد که چون آلمانها مانند دو دولت روس و انگلیس، منافعی در ایران ندارند نسبت به این کشور بی‌تفاوت می‌باشند و علاقه‌ای به پذیرایی از شاه و درباریان او نشان نمی‌دهند.

او نیک می‌دانست که پذیرایی از همراهان بیشمار و پرتوقع شاه و فراهم کردن اسباب آسایش و راضی کردن آنها با دست خالی و عدم اعتنای دولت آلمان و حالت فرعوننی و غرور بی‌اندازه امپراتور تقریباً امری محال است.

شاه در نخستین سفر خود به اروپا در ۱۹۰۰ نتوانسته بود آلمان را در فهرست

کشورهای میزبان خود بگنجانند، زیرا تصادفاً چند روزی قبل از رسیدن او به فرنگستان خاندان سلطنتی هوهنزلرن به علت مرگ اومبرتو پادشاه ایتالیا و دوک کابورگ عزادار بودند و از پذیرایی شاه سرباز زدند.

خود ویلهلم نیز علاقه‌ای به پذیرایی کردن از شاه و همراهان او نداشت. نظر به اینکه در این دوران حجم تجارت آلمان با ایران روی به فزونی گذارده بود، تشرش‌کی (Teshir Schky) مدیر کل وزارت خارجه به حضور امپراتور رسید و اصرار کرد که قیصر به خاطر منافع تجاری آلمان در ایران هم که شده پذیرایی از مظفرالدین شاه را تصویب کند.

ویلهلم با اشاره به نمایشنامه هاملت ایران را هکوبا Hecuba یا سرزمینی بی‌اهمیت خواند و گفت اهمیت استانبول، هنگ‌کنگ، یانگ‌تسه در نزد او از ایران بیشتر است. بدین ترتیب بسیار دشوار بود که احتشام‌السلطنه بتواند دولت آلمان را جهت پذیرایی از شاه ایران و ملتزمین رکاب او راغب سازد، زیرا منافع تجاری و اقتصادی و سیاسی مهمی بین دو دولت و دو کشور موجود نبود و احتشام‌السلطنه نیز تازه وارد محل مأموریت خود شده و آشنایی و خصوصیتی با سیاستمداران آلمان نداشت. پس از مذاکرات فراوان که زیباندانی و خصوصیات شخصی احتشام‌السلطنه و برشمردن منافع بسط روابط با ایران موجب اقناع ویلهلم اشتراسه یا وزارت امور خارجه آلمان شد، آن دولت اصل بازدید پادشاه ایران و پذیرایی از او را پذیرفت؛ اما قبول پذیرایی از قریب یکصد تن از همراهان که شامل صدراعظم و بعضی از وزراء و درباریان تا نوکرو پیشخدمت و قراول و یساول و دلکک و غیره... بود برای وزارت خارجه آلمان سخت بود، زیرا آلمانها می‌گفتند بایستی برای یکایک همراهان اتاق و پیشخدمت در هتل تعیین و برای هر یک میهماندار متناسب با شأن ایشان معین کرد و کالسکه و وسایل رفت و آمد در اختیارشان گذارد و این نیاز به بودجه سنگینی داشت.

توقع دیگر همراهان شاه دریافت نشان‌های عالی و دولتی آلمان بود، به‌عنوان مثال صدراعظم امین‌السلطان دریافت نشان عالی عقاب سیاه را طلب می‌کرد و درباریان دیگر هم خواهان نشانهای بزرگ امپراتوری بودند. تقاضای شخصی مظفرالدین شاه از دولت آلمان دایر بر اختصاص دادن قطار ویژه‌ای برای او و ملتزمان رکاب نیز راه آهن آلمان را در محظور قرارداد. شاه ترنی را طلب می‌کرد که سرعت زیادی نداشته باشد و آهسته طی طریق کند زیرا جانشین سیروسی و دارا از سرعت زیاد ترنهای اروپایی واهمه داشت.

این درخواست هم از نظر آلمانها پذیرفته نبود زیرا انتظام حرکت صدها قطار

مختلفی را که روی رشته راه آهن های گوناگون آلمان و کشورهای همسایه آن در حرکت بودند به هم می زد. ضمن حرکت ترن حامل شاه و همراهان بین دکتر روزن میهماندار اول شاه و دیپلمات وزارت خارجه آلمان با مهندس الممالک (میرزا نظام غفاری) مجادله لفظی پیش آمد که شنیدن آن خالی از لطف نیست.

ابراز احساسات غیر ضروری مهندس الممالک نسبت به آلزاس و لورن

مهندس الممالک غفاری از وزیران و مقربان شاه تحصیل کرده فرانسه بود و دوره پلی تکنیک را در آن کشور بپایان رسانده بود و احساسات دوستانه ای به فرانسه داشت که آنرا گاهی بیش از حد لازم بروز می داد و این ابراز احساسات به اطوار فرنگ زدگی تعبیر می شد. هنگامی که دولت آلمان پذیرایی اجباری از شاه ایران و ملتزمان رکاب او را پذیرفت از تهران به وزیر مختار احتشام السلطنه دستور داده شد از وزارت خارجه و دولت آلمان درخواست کند خط سیر اعلیحضرت را از فرانسه تا برلن به گونه ای انتخاب کنند که قطار از آلزاس ولرن عبور نکند. زیرا این دو ایالت که قبلاً از اراضی فرانسه بود پس از جنگ ۱۸۷۰ آلمان و فرانسه و پیروزی آلمانها در جنگ از فرانسه جدا شده و به دولت فاتح تعلق گرفته بود و خاطر شاه ایران راضی نمی شود که ملک فرانسه را زیر سلطه دیگران مشاهده نماید.

این درخواست، هنگامی قابل طرح بود که دولت آلمان با اصرار و التماس و روی مقتضیات سیاسی و دیپلماتی خاصی از شاه ایران برای سفر به آلمان دعوت کرده باشد و میهمان قبول دعوت را به شرط برآورده شدن تقاضاهایش از جمله همین تقاضا منوط سازد. در حالی که واقعیت چنین نبود و این شاه ایران بود که به هزار گونه خواهش و تضرع دولت آلمان را به پذیرفتن وی و میزبانی راضی کرده بود. احتشام السلطنه از مطرح کردن درخواست شاه که معلوم بود روی گفته ها و تلقینات مهندس الممالک می باشد خودداری نمود و امید داشت که آلمانها خود بی خیال خط سیر را طوری ترتیب دهند که گذار شاه و ملتزمان رکاب او از جمله مهندس الممالک به آلزاس و لورن نیافتند. تصادفاً نه تنها دولت آلمان خط سیر ترن شاه را از آلزاس و لورن قرار داده بود، بلکه حدود یکساعت توقف در شهر استراسبورگ مرکز آلزاس و لورن در برنامه پیش بینی شده بود. احتشام السلطنه می نویسد:

چشم مهندس الممالک بطور ناگاه به لوحه ایستگاه که کلمه استراسبورگ را روی آن نوشته بودند افتاد و با تأسف و حیرت گفت:

«آخ ما استرازبورغ هستیم»

در اینجا دکتر روزن که سابقاً دبیر سفارت آلمان در تهران بود و بعدها به مقام معاونت وزارت خارجه آلمان رسید در مقام میهماندار اول گوئی که منتظر چنین کلامی بوده باشد با خشم و غضب گفت:

«بلی آقای مهندس الممالک، در استرازبورغ هستیم اما اینجا را از شما و پدر شما غضب نکرده‌ایم و از فرانسه گرفته‌ایم. به شما چه ربطی دارد که این قدر اظهار تعصب می‌نمائید و از فرانسویان فرانسوی‌تر شده‌اید؟»

احتشام السلطنه می‌نویسد که دکتر روزن سپس مقداری عبارات تند و خشن خطاب به مهندس الممالک ایراد کرد و با درشتی به او تاخت آورد.

احتشام السلطنه که از خشونت و عدم نزاکت دکتر روزن حیرت کرده بود با ملایمت شروع به بازخواست و ملامت او کرد. دکتر روزن با معذرت از احتشام السلطنه گفت: «این شخص (مهندس الممالک) در روزنامه فیگارو نوشته است پادشاه ایران در سفر اول (ذیحجه ۱۳۱۷ تا شعبان ۱۳۱۸ هـ.ق) که به فرنگ سفر کردند، مخصوصاً خط آهن را طوری قرار دادند که از استرازبورغ عبور نمایند زیرا که ذات مبارک ملوکانه و ملتزمین رکاب تحمل اینکه این قطعه از خاک فرانسه را به غضب در تصرف آلمانها ببینند ندارند.»

دکتر روزن سپس اظهار داشت.

« ما نفهمیدیم که اعلیحضرت پادشاه ایران و اطرافیانسان از جمله همین آقا نسبت به ایالات وسیع و ذیقیمتی که روس و انگلیس و ترک و افغان از چهار گوشه ایران که حفظ و حراست آن سپرده به ایشان است غضب و تجزیه نموده‌اند، چرا این قبیل احساسات و تعصبات را ابراز نمی‌نمایند؟ و چطور سلاطین ایران و وزراء و درباریان مرتباً در رفت و بازگشت به اروپا، ایالات و شهرهای قفقاز را بدون کمترین ناراحتی و احساسات مخالف زیر پا می‌گذارند؟»

احتشام السلطنه می‌نویسد: معلوم شد که آلمانها تعمداً در این سفر خط سیر را از استرازبورغ قرار داده‌اند و یک توقف طولانی هم در ایستگاه استرازبورغ پیش‌بینی کرده بودند که رفع آن گفتار نموده باشند و تلافی نمایند.^{۱۱}

رفتار بد مظفرالدین شاه در آلمان

رفتار مظفرالدین شاه در سفر آلمان نیز مانند دیگر کشورهای فرنگستان، طی هر سه سفرش شایسته و مطابق شئون و حیثیت مقام زمامدار کشور باستانی و سرشناس ایران نبود.

اروپائیان و مخصوصاً آلمانها و رجال سیاسی آن کشور که تاریخ و تمدن و مفاخر

فرهنگی ایران را مطالعه کرده‌اند، از رجال و زمامداران ایران توقع زیادی دارند و مثلاً وقتی شنیدند مظفرالدین شاه به آلمان می‌آید انتظار داشتند رفتار او نشانگر رفتار و خصوصیات اخلاقی کوروش و داریوش و انوشیروان و شاه عباس و نادرشاه باشد و جلال و هیبت و قدرت و شوکت از ظاهر او بیارد، اما مظفرالدین شاه که درحقیقت طفلی پنجاه ساله بود دست به کارهایی می‌زد که مایه سرافکنندگی ایرانیها و حیرت آلمانها می‌شد، از جمله به محض اینکه رعد و برق شدیدی در آسمان ظاهر می‌شد، دچار وحشت شده روی صندلی می‌نشست. رنگش زرد و پریده می‌شد با حالت مضطرب و پریشان تسبیح می‌انداخت و اوراد می‌خواند و حرکات او رویهمرفته ترس و وحشت شدید و عجیبش را از رعد و برق و هوای طوفانی نشان می‌داد.

مظفرالدین شاه ذاتاً از کودکی از توفان و هرگونه اضطراب و دگرگونی هوا می‌ترسید و به همین دلیل چون در سفر اول اروپا دچار توفان دریای خزر شده بود، مسیر دومین و سومین سفر خود را طوری تعیین کرد که به جای حرکت از راه دریا، از راه زمینی کرانه دریای مازندران تا آستارا حرکت کنند و از آنجا به روسیه رفته به وسیله راه آهن راه خود را ادامه دهند.

مشکل عمده سفر در آلمان، سرعت قطار بود که چاره‌پذیر نبود زیرا نظم راه آهن سراسری آلمان به هم می‌خورد و اگر ترن یک ساعت دیرتر وارد ایستگاه مقصد می‌شد، مأمورین راه آهن آلمان ناچار بودند حرکت همه ترنها را به تعویق اندازند تا برخورد و تصادفی روی ندهد و این کار منجر به اختلال در راه آهن کشور و حتی کشورهای همسایه می‌شد و سرو صدا و اعتراض مردم را برمی‌انگیخت.

مظفرالدین شاه به علت بیماری‌های گوناگونی که بدانها مبتلا بود از تحمل تماشای مراسم رژه نظامی که به افتخار او در برلین برگزار شد عاجز بود و در این مراسم نه تنها سوار اسب نشد و از صفوف سپاهیان غرق در آهن و فولاد قیصر سان ندید، بلکه برخلاف معمول و در حالتی که کار او بی‌احترامی محض به ویلهلم دوم و ارتش آلمان بود در کالسکه مجلی نشسته و در حالتی که کوروک کالسکه را پائین کشیده بودند قرار گرفت و درحالی که امپراتور و شاهزادگان و فرماندهان ارتش آلمان نزدیک او بر اسب سوار بودند به نظاره رژه پرداخت. [باید بیفزاییم پدر او ناصرالدین شاه نیز در سفر سوم به آلمان به همینگونه رفتار کرد و از ترس اینکه مبادا از اسب بیفتد در سان و رژه نظامیان پروس از کالسکه بدون کوروک استفاده کرد.]

رفتار مظفرالدین شاه درحین رژه گرفتن از ارتش آلمان خلاف شوون یک میهمان عالیقدر بود و نه تنها از دادن سلام نظامی خسته می‌شد بلکه به علت بیماری دیابت مرتباً

احساس تشنگی می‌کرد و آب می‌خواست و از خستگی و خفگی می‌نالید. پس از لحظاتی شاه تکمه‌های سرداری خود را باز کرد و قطرات درشت عرق از سر و صورت او سرازیر شد. البته در اینکه شاه بیمار بود جای حرفی نبود، اما آلمانی‌ها آنهم در آلمان سال ۱۹۰۱ میلادی که همه چیز بر محور میلتاریسم دور می‌زد و شوکت و سطوت ارتش امپراتوری بر پشت قاره اروپا لرزه می‌افکند، این چیزها را نمی‌فهمیدند و معتقد بودند کسی که بیمار است در کشور و شهر و خانه خود می‌خوابد و چه لزومی دارد که دور دنیا بگردد و میهمان کشورهای دیگر شود. بالاخره مظفرالدین شاه نتوانست شرکت در مراسم رژه را تا پایان تحمل کند و علیرغم اینکه در مقابل سنوال امپراتور که پرسید رژه به نظر شما چگونه است پاسخ داد مثل قلعه‌های آهن می‌گذرد؛ مراسم را نیمه تمام رها کرد و به قصر سلطنتی که برای اقامت او تعیین شده بود بازگشت.

مظفرالدین شاه از شرکت در مراسم درباری اشرافی آن زمان نظیر حضور در اپرای بزرگ برلین نیز نفرت داشت و وقتی شبی او را به اپرا دعوت کردند و امپراتور و امپراتریس و خاندان سلطنتی و شاهزادگان و رجال آلمان و سفرای خارجی مقیم برلن و ملتزمین رکاب (ایرانیان) قبلاً در اپرا حضور بهم رساندند، شاه پس از مدتی تأخیر به اپرا آمد اما تشنگی مدام و کسالت و خواب‌آلودگی او باعث شد که پس از چند دقیقه بدون مقدمه از جا برخاست و به سالون بیرون اپرا آمد و روی یک صندلی افتاد و در حالی که تکمه‌های لباسش را باز کرده بود و مرتباً آب می‌نوشید، وزیر مختار ایران عنوان کرد که مختصر کسالتی به اعلیحضرت نازل شده و محتاج هوای تازه هستند.

در حالی که امپراتور و رجال آلمان منتظر بازگشت مظفرالدین شاه به اپرا و ادامه برنامه بودند شاه تصمیم گرفت به قصر خود برگردد و بخوابد و این تصمیم را عملی ساخت و بیرون آمد و مجلس به هم خورد و لژها خالی شد و چندین مجلس نمایش باقی ماند و صدها تن شاهزادگان، اعیان، اشراف، وزراء، ارکان دولت، سفراء، کور دیپلومات و خانمهایشان که آنشب برای معرفی و شرفیابی به حضور پادشاه در اپرا حضور یافته بودند به خانه‌های خود بازگشتند.

احتشام السلطنه که از درباریان قاجار و در حفظ احترام و شوون پادشاهان قاجاریه بسیار جدی بود موارد دیگری از رفتار زشت و ناهنجار مظفرالدین شاه را ذکر می‌کند که باتوجه به آنها می‌توان دلیل خودداری از پذیرفتن شاه در سفر سوم فرنگستان را از سوی آلمانی‌ها استنباط کرد. اما در مورد این سان و رژه مظفرالدین شاه که تحت تأثیر رژه نظامیان آلمان قرار گرفته بود، در سفرنامه خود سطور زیر را آورده است:

«بعد آمدیم ایستادیم. فرمانده کل قشون خود امپراتور بودند. اول خودشان جلو دسته فوج خودشان افتاده بودند. آمدند از جلو ما گذشتند و سلام نظامی دادند. بعد دسته به

دسته سرباز و سواره توپخانه، اول به طور ستون، آمدند گذشتند. دیگر سرباز و سوار و توپخانه منظم تر و بهتر از این نمی شود. هر قدر تعریف بنویسیم کم است. بخصوص توپخانه، چه از سیستم توپها، چه وضع باطالیان توپخانه که هر قدر تعریف بنویسیم کم است.

قریب سه ساعت مشق طول کشید. هوا هم آفتاب گرمی بود. همین طور توی کالسکه توی آفتاب نشسته تماشا کردیم. وضع کلاه سربازها بعضی کلاهخود و پرزده بودند. بعضی مثل تاج درویشها بود.»

در ضیافت شامی که امپراتور به افتخار مظفرالدین شاه داد، سر میز شام «اعلیحضرت امپراتور و شاهزاده خانمها و تمام خانواده سلطنت و جنرالها و وزراء و همراهان شاه ایران قریب دویست نفر در سر میز بودند.»

چند روز بعد، به مناسبت یکی از اعیاد نظامی آلمان، ضیافت ناهاری نیز برگزار شد که علاوه بر امپراتور و رجال دربار و دولت او و شاه و ایران و همراهانش، هشتصد تن از رجال و افسران آلمانی نیز حضور داشتند.

مظفرالدین شاه در طول این سفر از نظر مکالمه با میزبانان خود مشکلی نداشت زیرا دکتر فردریش روزن (Friedrich Rosen) دانشمند شرق شناس معروف آلمانی که سابقاً مدتها در ایران زندگی کرده و تحقیقات جامعی پیرامون فرهنگ و سنن ایران انجام داده بود، از بدو ورود شاه ایران به برلن به عنوان مترجم مخصوص وی تعیین شده و همه جا وی را همراهی می کرد. دکتر روزن در تاریخ ورود مظفرالدین شاه به برلن کارمند وزارت خارجه آلمان بود و بعدها، پس از اختتام جنگ جهانی اول، در رژیم وایمار به مقام وزارت خارجه آلمان نیز رسید. وی رباعیات عمر خیام را به آلمانی ترجمه کرد و ترجمه آلمانی این اشعار خود شاهکاری در ادبیات آلمان به شمار می رود. او به علت تسلط بر زبان فارسی با سمت مترجم شاه همه جا کنار وی بود و مظفرالدین شاه به وسیله او به راحتی می توانست با ویلهلم و دیگران صحبت کند و منظور خود را برساند.

سرگرمی مظفرالدین شاه در برلن بیشتر تماشای کاخهای قدیمی و اشیای نفیس موزه ها یا رفتن به باغ وحش و دیدن حیواناتی چون خرس سفید و شیر و پلنگ و کرگدن و مارهای وحشتناک چندین متری و نیز مراجعه به اکواریم و نگاه کردن به ماهیها و جانداران عجیب الخلقه اعماق دریا بود.

مظفرالدین شاه در برلن نیز مانند هر شهر دیگر اروپا فرصت شکار پرندگانی چون قرقاول و شوکا را از دست نمی داد. چندین برنامه شکار برای وی ترتیب دادند که علیرغم ضعف مزاج در همه آنها شرکت جست.

از مذاکرات سیاسی مظفرالدین شاه در برلن مدارک و اسنادی به نظر نگارنده

نرسیده است اما تصور می‌رود در این زمینه نیز مذاکراتی انجام شده و موافقت‌هایی به عمل آمده است.

از کارهای مهم مظفرالدین شاه در برلین خریدن یکی دو دستگاه توپخانه جدید و چندین قبضه مسلسل سنگین ماکسیم موسوم به آب انباری است که پس از اتمام سفر وی و بازگشتش به ایران، این محموله سلاح رسید و رسته جدیدی در قزاقخانه و قشون ایران به نام مسلسل چی تأسیس شد و این مسلسله‌ها در اختیار واحدهای قزاقخانه و قشون قرار گرفت.

مشاهده، انتخاب و خریداری سلاحهای یادشده سطوری از دومین سفرنامه مظفرالدین شاه به اروپا را پر می‌کند:

«یک ساعت بعد از ظهر باید برویم منزل اعلیحضرت امپراتور. ناهار میهمان هستیم. عرض کردند توپ و تفنگ طپانچه که سیستم تازه است و آورده‌اند به نظر برسد، حاضر است. روی لوله هم کلمه‌ای اسم پادشاه را نوشته‌اند. این توپ در دقیقه تقریباً بیست تیر می‌اندازد. سیستم خیلی خوبی است. خیلی سبک است. شش نفر توپچی به خوبی او را حرکت می‌دادند. رایید و سریع است. گفتند تا شش هزار ذرع می‌زند. اگر تحقیقاً ندانستیم اما به نظرمان توپ هشت سانتی متری است. فشنگش فلزی است، لیکن شکل کیسه‌ها اخاسیوس است ولی گلوله سر او نچسبیده است. اول گلوله را می‌گذارند. بعد فشنگ را عوض کیسه باروت در عقب می‌گذارند. بعد که کولاس او را بستند ریسمانی دارد. او را می‌گذارند مثل پاشنه تفنگ. او را که کشیدند توپ در می‌رود. دیگر توپ حرکت نمی‌کند که لازم قراول رفتن جدید باشد. صد تیر هم که بیاندازد از جای خود حرکت نمی‌کند. این قسم توپ هیچ ندیده بودم مگر پیرارسال مال فرانسه‌ها را ولیکن در قنطاق توپ اختراعی کرده‌اند که دهن لوله حرکت افقی دارد. تقریباً نیم ذرع اینجا حرکت می‌کند ولی در موقعی که به نشانه می‌رسد تا هزار ذرع اطراف خودش را به همین حرکت خواهد زد.

بعد توپ ما کینه را هم آوردند. این توپ از خوبی و سبکی کمال امتیاز را دارد. اولاً یک لوله بزرگ آب نوی اوست. یک لوله دیگر که به قدر تفنگ گلوله مارتینی است و از میان آن لوله گذشته است. پشت لوله چرخ می‌دارد. برای چرخاندن قطار فشنگ و در لوله گذاشتن و انداختن و بیرون آوردن فشنگ. این خودش تکه کوچکی دارد علیحده. برای حمل و نقل دیگری درست کرده‌اند مثل خمپاره‌های قدیم ما که برای حمل و نقل می‌گذاشتند. دو قنطاق برای این توپ ساخته‌اند که اگر بخواهد سواره یا جای دور را بزند روی آن تگر می‌گذارند. بلند می‌ایستد و سرکوب می‌شود. اگر بخواهند به سرباز و زنجیر بیاندازند می‌گذارند روی تگر کوتاه‌تر و شلیک می‌کنند. سه نفر عمله و یک نفر صاحب منصب دارد که این توپ ماکسیم را می‌اندازند. از قراری که عرض کردند دقیقه‌ای صد تیر می‌اندازد. در حضور ما هم انداختند. سفارش دادیم شش عراده برای ما بیاورند.»

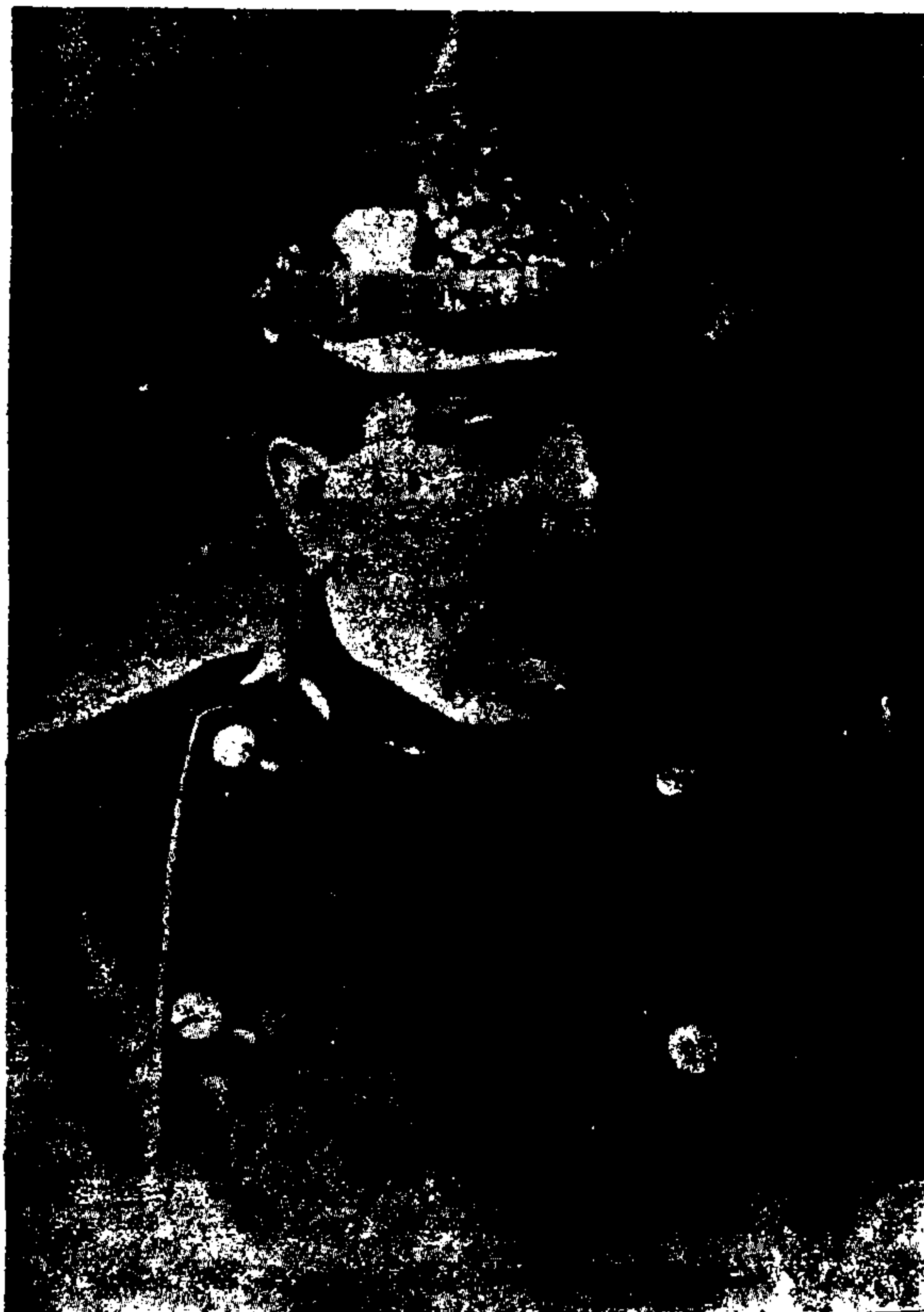
سیاست شرقی آلمان در تهران پس از سفر مظفرالدین شاه به آن کشور و موافقت دولت آلمان با تأسیس مدرسه و بانک آلمان در تهران فعال‌تر شد و وزیر مختار جدید

کننت فن رکس که از دیپلوماتهای کارآزموده بود در این فعال شدن نقش مهمی ایفا کرد. مظفرالدین شاه به هنگام سفر سوم خود به اروپا نیز مایل بود دولت آلمان دعوتی از او و ملتزمین رکاب بکند که چند روزی را در آن کشور به عنوان میهمان رسمی امپراتوری بگذرانند اما علیرغم مذاکرات مفصل احتشام السلطنه با کننت پورتالس K.Pourtales و گزارشی که کننت پورتالس به امپراتور داد، امپراتور به این بهانه که برنامه و قرارهای تعیین شده وی در هفته‌های آینده طوری تنظیم شده که نمی‌تواند به برلین بیاید عذر خواست و در عوض قرار شد دولت آلمان به مدت فقط یک روز از شاه در قصر کاسل پذیرایی کند که بعداً از آن نیز طفره رفت و معلوم شد دولت آلمان حتی یک شب هم مایل نیست از شاه و همراهان پذیرایی کند.

www.KetabFarsi.com



گیوم یا ویلہلم اول امپراتور آلمان



ظل السلطان طرفدار ایجاد قشونی به سبک قشون آلمان بود.
او امنیت تجارت جنوب را تقبل کرده بود.

فصل هفتم

دیپلوماسی فعال دو دهه قبل از جنگ و گسترش مناسبات اقتصادی

جانشین گوتتر فراهرفون گرتنر گریبنو وزیر مختار آلمان که در ماه مارس ۱۸۹۸ در تهران درگذشت، دیپلماتی به نام آرتور گراف فون رکس Arthur G.f.Von Rex، وزیر مختار سابق آلمان در کاراکاس بود که در سوم دسامبر همان سال وارد تهران شد و به مدت شش سال در ایران خدمت می‌کرد.

رکس یکی از دیپلماتهای ورزیده آلمان بود و از زمانی که او به تهران آمد سیاست آن کشور در ایران دچار تحول عمیقی شد و طرحهای جدید وزارت امور خارجه آلمان یکی پس از دیگری بوسیله او به مرحله اجرا درآمد.

سر آرتور هاردینگ، وزیر مختار بریتانیا در تهران، در دوران آغازین و میانه پادشاهی مظفرالدین شاه (سلطنت مظفرالدین شاه از ۱۲۷۵ هـ ش تا ۱۲۸۵ مقارن ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۵ میلادی پایید) خطوط دیپلوماسی آلمان را در ایندوران چنین وصف می‌کند:

«وزیر مختار آلمان در تهران کنت رکس Count Rex از اهالی ایالت ساکسون آلمان بود این دیپلمات شوخ و خوش مشرب آلمانی که تا آن تاریخ ازدواج نکرده بود و خیلی هم از این جهت خرسند به نظر می‌رسید، در محافل سیاسی آن روز تهران به داشتن آشپزی آلمانی به نام اشتوسل Stoessel که معروف بود بهترین آشپز پایتخت است شهرت داشت. سیاست کلی آلمان در ایران و سایر نقاط مشرق زمین تقریباً یکسان بود. به این معنی که دیپلماتهای آلمان می‌کوشیدند در درجه اول حوزه بازرگانی آلمان را در این کشورها گسترش دهند و در همان حال رقابت اقتصادی و سیاسی روسیه و انگلستان را در سراسر آسیا تشدید و میان آنها نفرت و خصومت ایجاد کنند.

دبیر اول سفارت آلمان (معاون کنت رکس) دیپلماتی بود جوان و بسیار لایق و درخشان به نام بارون فون کولمان Baron Von Khlman که قبلاً در ارتش آلمان با درجه

افسری خدمت کرده، ولی بعدها تغییر شغل داده و وارد وزارت امور خارجه کشورش شده بود.^۲

علاوه بر کولمان که بعدها تا مقام معاونت وزارت خارجه آلمان ترقی کرد، سفارت آلمان در تهران در سالهای نخستین قرن بیستم از وجود دکتر روزن که بعدها ایران‌شناسی مشهور شد بهره‌مند بود. روزن به زبان فارسی تسلط کامل یافت و مدتی بعد کتابی مبسوط درباره فرهنگ و آداب ایران به رشته تحریر درآورده که به تصاویر واضحی از ایران آن زمان مزین بود. دکتر روزن در سفر مظفرالدین شاه به آلمان وظیفه مترجمی شاه را عهده‌دار بود.

در دهه نخستین قرن بیستم تا سال ۱۹۱۴ و آغاز جنگ جهانی اول، کنسولگریهای آلمان بتدریج در رشت به سال ۱۹۰۸، در تبریز (به سال ۱۹۰۹ شعبه کنسولگری و در سال ۱۹۱۴ کنسولگری) گشایش یافتند و نیابت کنسولگری بوشهر که در سال ۱۸۹۷ افتتاح شده بود در سال ۱۹۱۱ به کنسولگری تبدیل شد.

مدرسه آلمانی تهران

برای کسب نفوذ فرهنگی و اقتصادی در ایران و درعین حال پاسخ دادن به درخواستهای مکرر دولت ایران، آلمانی‌ها طرح تاسیس در موسسه فرهنگی و مالی را مورد بررسی قرار دادند و تصویب کردند.

اولین موسسه، مدرسه آلمانی تهران بود که پیرو مذاکرات طولانی شاه و رجال ایران با آلمانی‌ها، دولت ایران پذیرفت مبلغ ۱۲۰۰ تومان برای آغاز کار پردازد و دولت آلمان نیز تعهد کرد مبلغی معادل آن تأدیه کند. بعدها سفارت آلمان مبلغ سه هزار تومان در هر سال به عنوان عطیه امپراتور به مدرسه کارسازی می‌کرد.

طی سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۴ ه.ق. اتوسولتز، معمار آلمانی، و میرزا عبدالله معمار ایرانی، ساختمان آبرومندی در شهر تهران ساختند که به عنوان محل مدرسه آلمانی در اختیار هیأت معلمین آلمانی قرار گرفت.

در همان سال افتتاح، عده زیادی از فرزندان طبقات بالا و متوسط در این مدرسه ثبت نام کردند.^۳

در مراسم گشایش مدرسه آلمانی بنابه نوشته مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) ورنر-فردریک فون شولنبورگ از کارکنان عالی‌رتبه سفارت آلمان در تهران شرکت کرد و به نمایندگی از سوی دولت آلمان سخنرانی گرم و صمیمانه‌ای ایراد نمود.

مدرسه عالی ایران و آلمان پس از تأسیس دارای هشت معلم ایرانی و هشت معلم

آلمانی و سیصد شاگرد ایرانی شد. دولت ایران سالانه ۴۰۰۰۰ مارک به این مدرسه کمک هزینه می‌پرداخت و دولت آلمان نیز همین مبلغ را در وجه آن کارسازی می‌کرد در این مدرسه بجای زبان لاتین، زبان عربی به دانش‌آموزان آموخته می‌شد.

از تعلیمات مذهب مسیح در این مدرسه خبری نبود و بجای آن کوشش می‌شد تعلیم عمومی قابل قبولی به محصلین بیاموزند. مدرسه آلمانی با رقابت شدیدی از سوی مدارس روسی، انگلیسی، فرانسوی و آمریکایی تهران روبه‌رو بود.

عبدالله بهرامی یکی از معلمین ایرانی این مدرسه در خاطرات خود از گرفتاریهای ناشی از رقابت بویژه مدرسه روسها که سعی داشتند محصلین ایرانی را از نامنویسی در این مدرسه منصرف کنند شرح جامعی آورده است.

مدرسه آلمانی که بعدها عنوان آن به مدرسه صنعتی آلمان تغییر یافت در محل سابق خانه دکتر ادکاک، پزشک مظفرالدین شاه، در خیابان سپه سابق، نزدیک انبار نظامی معروف به باستیون، ساخته شد و گشایش یافت. این خانه دارای اتاقهای متعدد بزرگ بود و ساختمان نوساز آن جلب توجه می‌کرد. عده شاگردان این مدرسه در سالهای اول از سی تن تجاوز نمی‌کرد ولی بعدها افزایش یافت.

این مدرسه تا جنگ اول بین‌المللی فعالیت داشت و بعد منحل شد. دولت روسیه و دولت انگلستان از فعالیت این مدرسه راضی نبودند. مدرسه فرانسوی سن‌لویی، مدرسه روسی قزاقخانه و مدرسه آمریکایی، عده بیشتری از نوجوانان ایرانی را به سوی خود جلب می‌کردند. در سالهای پس از جنگ اول این مدرسه به نام مدرسه صنعتی ایران و آلمان خوانده شد و دروس آن صرفاً دروس فنی و صنعتی بود.

موسسه آلمان - اورینت از واین مایستر شتراسه پتسدام Potsdam Wein meistersts دو مدرسه و پرورشگاه در ارومیه و خوی برای کودکان یتیم ارمنی افتتاح کرده بود که تا تابستان سال ۱۲۹۳ / ۱۹۱۴ دایر بودند و در آن تاریخ به وسیله نظامیان روسی منحل و کودکان رها شدند.

تأسیس بانک آلمان در تهران

مهمترین اقدام اقتصادی آلمانیها در ایران در دهه اول قرن بیستم تأسیس شعبه اورینت بانک، بانک شرقی آلمان بود که برای آگاهی از میزان نگرانی روسها و انگلیسیها از گشایش این بانک در ایران باید به اسناد و مدارکی که محقق انگلیسی (مارتین) در کتاب خود ارائه می‌دهد مراجعه کرد. آلمان، کشوری که تا سال ۱۸۸۹ میلادی، جایی در صادرات کالا به ایران نداشت، طی مدت کوتاهی توانست با صادرات دارو و مواد

شیمیایی به ایران گامهای اولیه توسعه صادرات به این کشور را به سرعت بپیماید و بازار ایران را آماده جذب دیگر فرآورده‌های خود کند.

دایرشدن یک شعبه از بانک معتبر اورینت در ایران نقش مؤثری در تسهیل داد و ستد صادرات آلمان و درعین حال پرداختهای مربوط به صدور مواد خام موردنیاز صنایع آلمان از ایران ایفاء می‌کرد.

قرارداد تأسیس و تشکیل بانک در هشتم جمادی‌الاول سال ۱۳۲۴ هـ.ق / ۱۰ تیرماه ۱۲۸۵ هـ.ش / ژوئیه ۱۹۰۶ میلادی / به امضای مظفرالدین شاه رسید.

برابر این قرارداد به دولت اجازه داده شده بود که یک بانک آلمانی با شرکت سرمایه‌گذاران آلمانی در ایران تأسیس کند. در مواد قرارداد آورده شده بود در صورتی که هر مدیون ایرانی دین خود را در رأس موعد معین نپردازد، دولت او را به پرداخت اصل و زیان دیرکرد مکلف می‌کند و اگر موضوع به دریافت غرامت منتهی می‌شد بانک نسبت به طلبکاران دیگر مقدم بود.

برای حفظ شعبات بانک، دولت مستحفظینی می‌گماشت. مبل و اثاث و «ضروریات دفتری» بانک که از خارج وارد می‌شد برای نوبت اول از پرداخت حق گمرک معاف بود.

آوردن شمش نقره و دادن آن به ضرابخانه برای ضرب سکه از طرف بانک مجاز بود. مگر در صورت وضع مقررات و تصویب قانون تازه‌ای که در آن صورت بانک آلمانی هم در حکم دیگر بانکها بود. بانک متعهد می‌شد در معاملات خود بیش از صدی دوازده سود نگیرد. آلمانیها، علیرغم تردید اولیه، به زودی حسابگری خود را نشان دادند.

فعالیت گسترده، پشتوانه نیرومند مالی و اعتبارات متعددی که بانک آلمان در اختیار بازرگانان ایرانی قرار می‌داد و موقع‌شناسی و کسب اطلاعات دقیق به وسیله کارشناسان بانکی و اقتصادی در ایران سبب شد که به زودی این مؤسسه موقعیت شایسته‌ای در این کشور احراز کند و به رقابت با بانکهای شاهنشاهی انگلیس و استقراضی روسیه پردازد.

جهانگرد ژرف‌نگر فرانسوی، رنه دالمانی، که حدود سال ۱۹۰۹ از ایران دیدن کرده است به درستی می‌نویسد:

«انگلیسیها در ایران و تهران بانکی به نام شاهنشاهی تأسیس کرده‌اند که در ایالات و ولایات نیز شعباتی دارد. روسها هم به رقابت آنها در تهران و ایالات مهم بانکهایی دایر کرده‌اند.

اگرچه روسها و انگلیسیها در امور اقتصادی به شدت باهم رقابت می‌کنند، ولی اخیراً هر

دوی آنها در مقابل آلمانیها به شکست برخورددهاند، زیرا که فعالیت بانک آلمان در ایران زیادتر است و اکنون هم درصدد گرفتن امتیاز تأسیس یک مرکز تجارتنی در خلیج فارس است و می خواهد بندری برای ورود و خروج کشتیهای آلمان در آنجا دایر کند.»

در دنیای کسب و کار، طی دو دهه قبل از آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ / ۱۲۹۳ ه.ش، رفت و آمد اتباع آلمان و تجار و پیشه‌وران و صنعتگران آن کشور به ایران فزونی یافت. مؤسسات آلمانی متعددی برای کارهای تجاری، انجام امور صنعتی و حتی پاسخگویی به نیازهای دارویی مردم در سطح مغازه در ایران دایر شدند و ویزیتورهای مواد دارویی و شیمیایی و رنگ از مؤسسات آلمانی، اغلب ایالات و ولایات ایران را در می‌نوردیدند. گرچه نخستین جهش‌های مؤسسات تجاری، صنعتی آلمان برای کسب امتیازات در ایران به فرجام نرسید؛ اما این عدم موفقیتها که بیشتر بخاطر رقابت شدید روس و انگلیس از یکسو و فراهم نبودن سرمایه لازم در برلین از سوی دیگر بود، باعث کاهش مناسبات تجاری - صنعتی در کشور نشد. در سال ۱۳۱۲ ه.ق / ۱۲۷۴ ه.ش / ۱۸۹۵ میلادی امتیاز احداث جاده تهران - خانقین از سوی ناصرالدین شاه به آلمانیها داده شد. در همان سال پروژه‌ای برای کشیدن خط تراموا بین تهران و شمیران بوسیله یک شرکت آلمانی تهیه و ارائه شد که آن نیز به تصویب رسید. اما وارد مرحله عملی نشد.^۹

در سال ۱۸۹۸ / ۱۲۷۷ ه.ش / دولت ایران به کمپانی‌های آلمانی اجازه داد راه آهن تهران تا خانقین را که به راه آهن سراسری برلین، استانبول، بغداد منتهی می‌شد احداث کنند. همه این امتیازات در همان مرحله طرح و برنامه مدفون شد. زیرا به دلایل نائبات بودن شرایط سیاسی - اقتصادی ایران، امید ناچیز برای کسب منافع قابل توجه، و رقابت و اشکال تراشی روسها (که بیشتر از انگلیسیها مخالف افزایش نفوذ آلمانیها در ایران بودند) سرمایه‌گذاری در این رشته‌ها یک نوع ریسک به نظر می‌رسید. یکی از دلایلی که ایرانیها برای قانع کردن آلمانیها به ارزش اقتصادی احداث راه آهن تهران - خانقین می‌آوردند، تعداد زیادی جنازه بود که هر سال بوسیله قاطر و شتر به عتبات عالیات حمل می‌گردید تا در آنجا به خاک سپرده شود. از سوی دیگر عده زیاد زائرین عتبات نیز می‌توانست مشوق آلمانیها در سرمایه‌گذاری شود. احتمال داشت با اتمام طرح راه آهن حجاز زائرین ایرانی از تهران مستقیماً به بین‌النهرین و از آنجا به مکه انتقال یابند.

بخش خصوصی متوسط الحال آلمان بدون توجه به عدم موفقیت‌های دولت و کارخانه‌های بزرگ آن کشور، به سرمایه‌گذاری در ایران رغبت نشان می‌داد. بخش خصوصی متوسط شامل پیشه‌وران و مغازه‌داران متوسط و بیشتر مدیران داروخانه،

بزودی در ایران به کسب و کار پرداخت و شهرت چشمگیری بدست آورد. در این زمینه می‌توان به فعالیتهای یک نفر یهودی آلمانی که داروخانه او در ایران تا چند دهه به فعالیت ادامه داد و شهرت به دقت نظر داشت اشاره کرد.

داروساز یهودی آلمانی موسوم به آلبرت شورین Albert Schwerin حتی یک سال زودتر از گشایش سفارت آلمان در تهران به عنوان نماینده پیشرفتهای علمی و طبی و شیمیایی آلمان در تهران داروخانه‌ای گشود.

شورین به مدتی مدید به عنوان یک داروخانه نمونه و کامل‌العیار پایید و عمر فعالیتهای طولانی خود را به دهه ششم قرن بیستم رسانید. آن داروخانه کوچک پس از چند سال به تجارتخانه‌ای بزرگ تبدیل شد که لوازم پزشکی، اقلام شیمیایی و دارویی به ایران وارد می‌کرد و میلیونها مارک سرمایه داشت. ویلهلم لیتن در کتاب خود خبر از آن می‌دهد که در سال ۱۹۰۷ [دوران پادشاهی محمدعلی شاه] شورین به سمت رئیس کل داروخانه شاهی انتخاب شد و سال بعد هم مانند بیست سال قبل از آن هر روز از ساعت ۸ صبح تا ۸ شب در داروخانه خود مشغول به کار بود.

شورین در سال ۱۹۰۸ جای خود را به اویگن بوناتی Eugen Bonati داد که به عنوان مالک سهامی چند از داروخانه جانشین آلبرت شورین شد و در سال ۱۹۱۳ تمام آن داروخانه به او تعلق داشت.

در سال ۱۹۰۳ آلبرت لوتز Albert Lotz یکی از کارکنان سابق داروخانه شورین، داروخانه‌ای به نام اکباتانا را در شهر همدان افتتاح کرد.

فعالیت لوتز در همدان با مخالفت‌های مذهبی روبرو شد. از جمله یکبار مردم قرابه‌های حاوی الکل طبی را که برای داروخانه وی حمل می‌شد از قاطرها پائین انداختند و درهم شکستند، زیرا تصور می‌کردند آن الکل‌ها به مصرف تهیه عرق می‌رسد.

با این همه لوتز موفق شد فعالیت خود را تا سال ۱۹۱۳ ادامه دهد و سرانجام وقتی مرد یک نفر سوئیسی موسوم به سانرمان داروخانه او را از همسر بیوه‌اش خرید.

داروخانه ایالتی آذربایجان، موسسه‌ای بود که در تبریز دایر شده بود و شرکت سی.آ.رایت مالک آن بود که چون ورشکسته شد زلمان اگبرت Seelmann Eggebert مدیر داخلی آن شخصاً داروخانه‌ای در تبریز دایر کرد.

مؤسسات طبی و شیمیایی آلمان علاوه بر گشایش شعبه در ایران تولیدات خود را بوسیله تجار ایرانی و غیرآلمانی نیز به ایران صادر می‌کردند. مطبوعات ایران نظیر بهار در آن روزها با اغراق از تبلیغات تجاری آلمانیها به دوازده زبان و گاهی چندبرابر این

تعداد صحبت می‌کردند و وصیت قیصر آلمان را به مردم آلمان نقل می‌کردند که گفته بود جز پارچه آلمانی، پارچه‌ای را برای ملبوس خود انتخاب نکنند. کارخانه موتناژ سوسیک شونمان یکی از نخستین مؤسساتی است که در قرن بیستم در ایران تأسیس شد. سوسیک شونمان در برلین، هامبورگ و تبریز شعبه داشت و به هنگام انقلاب ضد استبدادی تبریزیان مورد حمایت مردم آن شهر قرار گرفت. کارخانه در سال ۱۳۲۷ هـ.ق / ۱۹۰۸ میلادی در تبریز دایر بود. ماشین بخار مرکزی کارخانه دارای سی قوه اسب بود. در این کارخانه شعبه‌های چلنگری، درودگری، اره‌کشی، غله پاک‌کنی، آسیاب و آهنگری دایر بود.

موسسه سوسیک شونمان در دوران انقلاب تبریز یکی از منابع خبری مهم خبرگزاری‌های اروپایی نظیر رویتر و هاواس از اوضاع شهر تبریز بود که جزئیات محاصره آن شهر بوسیله نیروهای محمدعلی شاه را به جهانیان اطلاع می‌داد.

در سال ۱۹۰۸ این کمپانی، طی استشهاد نامه‌ای اعلام داشت که شورای ایالتی آذربایجان از کارکنان و اعضای انجمن مشروطه‌خواهان (طرفداران ستارخان) رضایت تام دارد. این گواهی سند محکمی به نفع مشروطه‌خواهان بود که دولت استبدادی آنان را به شرارت و ایجاد مزاحمت برای اروپائیان و مردم متهم می‌کرد.

«شرکت آلمانی که تازه در اینجا بنیاد گردیده بی‌اندازه سپاسگزار و کاملاً از عمال آن انجمن محترم رضایت داریم چه در این دوران پر آشوب بلاخیز که در چهار ماهه اخیر شهر تبریز را فرا گرفته، جز مهربانی و آسایش آسودگی بخش از آنان چیزی ندیده و آنچه را که پیش آمده و بر این شهر گذشته، به اروپا گزارش داده‌ایم و در آینده بدین سان پیروی خواهیم نمود.»

علاوه بر آلمانی‌ها، اتریشیها نیز که در تبریز کمپانی‌ای داشتند در حمایت از مشروطه‌طلبان راهی مخالف سیاست دولت روسیه تزاری می‌پمودند که هماهنگی آنان با آلمانیها در خور مذاقه است.

آلمانیها در ارومیه نیز یک کارخانه آجرسازی تأسیس کردند. همچنین یک آسیاب بخاری نیز در آن شهر دایر شد که بوسیله آلمانیها سرمایه‌گذاری و اداره می‌شد.

نمونه‌هایی از ماشینهای صنعتی مدرن و پربازده آلمان که در کارگاهها و کارخانه‌های آلمانی نصب شده در ایران به چشم ایرانیان می‌رسید آنان را با مظاهر ترقیات صنعتی اروپا آشنا می‌کرد.^{۱۶}

صنعت پیشرفته آلمان که از هر نظر بر صنعت عقب مانده روسیه تزاری ارجحیت داشت حسادت و غبطه روسها را برمی‌انگیخت. درحقیقت هیچ تبلیغی به اندازه

موسساتی که آلمانیها در ایران دایر کرده بودند نمی توانست به شهرت عظمت روسیه لطمه وارد آورد.

در سال ۱۳۲۴ هـ. ق. (۱۲۸۵ هـ. ش. و ۱۹۰۶ میلادی) مرتضی قلیخان صنیع الدوله هدایت پسر علیقلی خان مخبرالدوله که قبلاً اشاره کردیم در آلمان تحصیل کرده و از عناصر ملی و ترقیخواه بود کوشید تا با کمک آلمانیها یک کارخانه ماهوت بافی در ایران تأسیس کند، اما نقشه‌های او به جایی نرسید.

پتاک Petag که نام مخفف Persische teppichgesellschaft بود به عنوان بزرگترین و مفیدترین موسسه تولیدی - بازرگانی ایران - آلمان شهرت افسانه‌ای خود را از سال ۱۹۱۲ میلادی دو سال پیش از جنگ با تأسیس کارگاههای متعدد در تبریز و سلطان‌آباد (اراک)، همدان، کرمان، مشهد، شیراز، آغاز کرد و در سالهای قبل و بعد از جنگ اول به اوج رسید.

مرکز شرکت در شهر برلین و شعبه بزرگ آن در قسطنطنیه (اسلامبول پایتخت عثمانی) و کارگاههای ریسندگی و رنگرزی پشم آن در شهر تبریز بود.

پتاک بنابه اظهارات ویلهلم لیتن در کتاب خود خلوص و مرغوبیت پشمهای بومی ایران و روشنی و ثبات رنگها را تحت مراقبت جدی قرار می داد و با خودداری از استعمال رنگهای شیمیایی و پشمهای ارزان قیمت و طرحهای وارداتی می کوشید این صنعت ظریف و اصیل ایرانی را به دوران شکوفایی آن بازگرداند.

پتاک با سرمایه سه میلیون فرانک که بعدها به ده میلیون فرانک افزایش یافت. شروع به کار کرد. در سالهای پیش از جنگ شرکت هر سال ۱۰ میلیون مارک قالی ایران را خریداری می کرد و قسمتی از صادرات خود را به آمریکا می فرستاد. در شعبه‌های پشم پاک‌کنی و تهیه رنگ کارگاه تبریز عده‌ای از کارگران ایرانی به کارگمارده شده بودند.

پتاک رقیب سرسختی برای کمپانی منچستری زیگلر بشمار می رفت که کار خود در زمینه بافت و صدور فرش ایران را از سال ۱۸۷۴ میلادی آغاز کرده بود و در تبریز، تهران، اصفهان، سلطان‌آباد و تبریز شعبه دایر کرده بود. تأسیسات عظیم زیگلر در سلطان‌آباد اراک در حدود ۱۲۰۰ دستگاه دار قالی در شهر، ۱۵۰۰ دستگاه دار قالی در روستاهای اطراف و مجموعاً تعداد ۳۰۰۰ کارگاه کوچک خانگی را به خدمت گرفته بود و تأسیسات عظیم انبار، کوی مسکونی صباغ‌خانه و غیره آنها در قلعه بزرگی در خلع شهر متمرکز شده بود.

کارگاههای قالی بافی سالی ۱۰ هزار پوند استرلینگ، کارگاه نجاری سالی هزار